

رازهای تربیت فرزند

از نوپایی تا نوجوانی

کودکان امروزی را چگونه بدون تهدید یا تنبیه تربیت کنیم؟

تألیف

آنتونی ا. ولف

ترجمه

منیژه جلالی





آنتونی ا. ولف

رازهای تربیت فرزند

ترجمه: منیژه جلالی

فروست: ۱۱۸

ناشر: کتاب ارجمند با همکاری انتشارات ارجمند

صفحه‌آرا: معصومه دلنواز

مدیر هنری: احسان ارجمند

سرپرست تولید: پروین عبدی

ناظر چاپ: سعید خانکشلو

چاپ و صحافی: سمرانگ

چاپ دوم، دی ۱۳۹۴، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۱۰۹-۲

این اثر، مشمول قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف، ناشر، نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

www.arjmandpub.com

سرشناسه: ولف، آنتونی ا.، ۱۹۴۰-م.

Wolf, Anthony E

عنوان و نام‌پدیدآور: رازهای تربیت فرزند: کودکان

امروزی را چگونه بدون تهدید یا تنبیه تربیت کنیم؟ از

نویایی تا نوجوانی / مولف آنتونی ا. ولف؛ مترجم منیژه

جلالی.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص، رقی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۱۰۹-۲

عنوان اصلی: The Secret of Parenting: How to be in

Charge of today's Kids-form Toddlers to

Preteens-without Threats or Punishment

موضوع: رفتار والدین، کودکان - سرپرستی، والدین و

کودک

شناسه افزوده: جلالی، منیژه، ۱۳۲۸-، مترجم

رده‌بندی کنگره: HQ ۷۵۵/۸/۱۰۱۲ ۱۳۹۰

رده‌بندی دیویی: ۶۴۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۳۴۲۷۲

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و ۱۶ آذر، پلاک ۲۹۲، تلفن: ۸۸۹۸۲۰۴۰

شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات مجد دانش، تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۴۱۰۱۶

شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن: ۰۱۳-۳۳۳۳۲۸۷۶

شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن: ۰۱۱-۳۲۲۲۷۷۶۴

شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن: ۰۹۱۱-۸۰۲۰۰۹۰

شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن: ۰۸۳-۳۷۲۸۴۸۳۸

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

با ارسال پیامک به شماره ۰۹۹ ۰۹۹ ۰۰۰ ۱۰۰۰ در جریان تازه‌های نشر ما قرار بگیرید:

ارسال عدد ۱: دریافت تازه‌های نشر پزشکی به صورت پیامک

ارسال عدد ۲: دریافت تازه‌های نشر روان‌شناسی به صورت پیامک

ارسال ایمیل: دریافت خبرنامه الکترونیکی انتشارات ارجمند به صورت ایمیل

فهرست

بخش اول / چرا آنان به این شکل رفتار می‌کنند؟

- فصل اول: خود - کودک یا خود کودکانه ۱۳
- همه ما به خود کودکانه‌هایمان نیاز داریم..... ۱۶
- چه کسی کودک درون را بیرون می‌کشد؟..... ۱۸
- خود حقیقی کدام است؟ ۲۳
- در ذهن کودکانه، هیچ چیزی به حساب نمی‌آید ۲۶
- فصل دوم: حرص و اشتیاق خود کودکانه ۳۲
- جایزه شماره ۲ ۳۴
- آنان تصور می‌کنند از مجازات گریخته‌اند ۴۲
- پیامی دوسویه ۴۲
- اجازه دهید بچه‌ها بزرگ شوند ۴۴
- چرا تعلیم و تربیت می‌تواند سخت باشد ۴۷

بخش دوم / چگونه این کار را انجام دهیم

- فصل سوم: چگونه تصمیم‌گیری کنیم ۵۷
- سریع تصمیم بگیرید ۵۸
- محکم باشید ۶۱
- در زمان یا مکان نامناسب به جنگ بر نخیزید ۶۳
- همیشه بودن قوانین ۶۶
- فصل چهارم: " نه "، چگونه " نه " بگوئید ۶۷
- موضوع را تغییر ندهید ۷۳
- بچه‌های نا امید ۷۷

فصل پنجم: آنچه پس از " نه " گفتن اتفاق می افتد.....	۸۲
روی ترش کردن.....	۸۲
بدخلقی و کج رفتاری.....	۸۶
در اماکن عمومی.....	۹۲
اگر کتک بزنند.....	۹۶
دوست داشتن و درک کردن.....	۹۸
زمانی دیگر درباره اش حرف بزنید.....	۱۰۱

فصل ششم: "تماش کن." کودکان را چگونه از کاری که می کنند باز

داریم؟.....	۱۰۲
هنگامی که کوچک هستند.....	۱۰۳
به تدریج که بزرگ تر می شوند.....	۱۰۵
از میان برداشتن وسایل بد رفتاری.....	۱۱۰
هنگامی که بچه ها کار نادرستی انجام داده اند.....	۱۱۱
آموزش اخلاق.....	۱۱۴

فصل هفتم: چگونه آنان را واداریم کاری را که احساس می کنند دوست

ندارند، انجام دهند؟.....	۱۱۹
چه باید کرد؟.....	۱۲۱
بعداً انجامش خواهم داد.....	۱۲۵
یادم رفت.....	۱۲۷
وظایف سنگین.....	۱۲۸
نافرمانی های رو در رو.....	۱۲۸
پاداش ایستادگی.....	۱۳۷
تفاوت های سال به سال.....	۱۴۳
دو تا چهار.....	۱۴۳
چهار تا شش.....	۱۴۶
شش تا نه.....	۱۴۹

نه تا دوازده ۱۵۵

نوجوانی ۱۵۵

بخش سوم: روز به روز

فصل هشتم: کلمات ناخوشایندی که از دهان‌شان شنیده می‌شود ۱۵۹

نالہ کردن و غرزدن ۱۵۹

شکایت کردن ۱۶۱

مزاحمت ایجاد کردن ۱۶۵

حاضر جوابی ۱۶۷

ناسزاگوئی ۱۷۰

فصل نهم: خواستنی‌های خودکودکانه ۱۷۲

منصفانه نیست ۱۷۲

ولی شما به فیلیپ اجازه دادید ۱۷۴

ازت متنفرم ۱۷۵

تو منو دوست نداری ۱۷۶

من نمی‌تونم هیچ کاری رو درست انجام بدم ۱۷۷

این کارو نمی‌کنم / توهم نمی‌تونی مجبورم کنی ۱۸۰

حوصله‌ام سر رفته ۱۸۲

تو قول دادی ۱۸۴

ولی تو خونه پدر من هیچ وقت مجبور نبودم این کارو بکنم ۱۸۵

تو هیچ وقت به حرف من گوش نمی‌دی ۱۸۷

عبارت‌های مفید ۱۸۸

خوب گوش سپردن ۱۸۹

فصل دهم: جنگ میان خواهرها و برادرها ۱۹۴

رقابت و چشم و همچشی میان خواهر و برادرها ۱۹۹

زورگوهای بزرگ، قربانیان کوچک ۲۰۱

اگر پدر و مادر در صحنه نباشند: صحنه‌ای که خود شاهد آن بودم و پرسشی از شما.....	۲۰۶
فصل یازدهم: در خانه و جای دیگر	۲۰۸
زمان خواب.....	۲۰۸
بیدار شدن و بیرون آمدن از اتاق.....	۲۱۳
نمی دونم کفشام کجان.....	۲۱۷
در خودرو.....	۲۱۹
هنگام غذا خوردن.....	۲۲۱
بچه‌های بد غذا یا ایرادگیر.....	۲۲۴
دروغ‌گویی.....	۲۲۶
آموزش دادن صداقت.....	۲۳۰
داستان‌پردازی.....	۲۳۱
مرتب کردن اتاق‌ها.....	۲۳۳
کارهای روزمره.....	۲۳۴
تکالیف مدرسه.....	۲۳۶
دنیای الکترونیک.....	۲۴۳
هنگامی که هیچ چیزی مؤثر واقع نمی‌شود.....	۲۴۸
فصل دوازدهم: رابطه میان پدرها و مادرها	۲۵۲
بازی دادن یکی از والدین بر ضد دیگری.....	۲۵۸
پدر و مادر سخت‌گیر، پدر و مادر نه چندان سخت‌گیر.....	۲۶۰
فصل سیزدهم: بچه‌های دشوار	۲۶۲
ای دی دی / ای دی ایچ دی.....	۲۶۵
نتیجه‌گیری: اجازه دهید دوران کودکی خوبی داشته باشند	۲۶۹

پیش‌گفتار

" من هیچوقت با پدر و مادرم این‌طوری حرف نزدیم. "

شما این جمله را بیشتر وقت‌ها از پدر و مادرها می‌شنوید، و کاملاً نیز درست است. رفتار و گفتار بچه‌های امروزی با پدر و مادرها بسیار بدتر از رفتار و گفتار بچه‌ها در گذشته است. و از آن‌جا که پدر و مادرها گاهی با رفتارهای بسیار ناخوشایندی از سوی فرزندان خود رو به رو می‌شوند، به این نتیجه می‌رسند که به طور حتم در تربیت فرزندشان اشتباه کرده‌اند. ولی دلیل اساسی در تغییر رفتار کودکان، در این که بچه‌های امروزی بیشتر جواب می‌دهند و کم‌تر اطاعت می‌کنند، این نیست که پدر و مادرها کار اشتباهی انجام داده‌اند بلکه این است که رفتار اشتباهی را کنار گذاشته‌اند.

دلیل این که بچه‌های امروزی بدتر از گذشته رفتار می‌کنند، به انقلابی بر می‌گردد که بیش از نیم قرن پیش در تعلیم و تربیت کودک رخ داد. این انقلاب پیامدهایی بسیار مهم و گسترده داشت که آن را با شرحی مختصر به شما معرفی می‌کنم.

جیمی هشت ساله به مدرسه می‌آید، در حالی که روی صورتش به خوبی جای انگشتان دست دیده می‌شود.

آموزگار می‌پرسد: " صورتت چی شده؟ "

جیمی پاسخ می‌دهد: " مامانم منو زد. "

شصت سال پیش، به احتمال زیاد آموزگار پاسخ می‌داد: " مطمئنم مستحقش بودی. " امروز، بر حسب قانون، در هر ایالتی از امریکا، آموزگار وظیفه دارد چنین حادثه‌ای را به مقامات مسئول بدرفتاری با کودکان گزارش دهد.

پس از دگرگون شدن اصول تعلیم و تربیت کودک، به موجب قانون، روش‌های تنبیهی سخت، مانند سیلی زدن، کتک زدن با کمر بند و شلاق، یا زندانی کردن کودک، به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست.

پدر و مادرها و روانشناسان به این نتیجه رسیدند که چنانچه ترس شدید و تنبیهات سخت از میدان تعلیم و تربیت کودکان برداشته شود، بچه‌ها به بزرگ‌سالانی بهتر، شادتر و مهربان‌تر تبدیل خواهند شد. این رأی، مهم، درست و فوق‌العاده بود، ولی مشکلی بزرگ را موجب شد: بچه‌ها اگر از امکان تنبیهی سخت نگران نباشند و برخلاف کودکان نسل گذشته از پدر و مادر خود ترسند، در بدخلقی و شکایت کردن آزاد خواهند بود و زندگی پدر و مادر خود را جهنم می‌سازند.

در نسل گذشته، بچه‌ها می‌دانستند مرزی وجود دارد که نمی‌توانند از آن فراتر روند. آنان از تنبیهی که ممکن بود گریبان‌شان را بگیرد، وحشت داشتند. حتی زمانی که تنبیه بدنی در کار نبود، کودکان از نتایج ناگفته و ناشناخته رفتارشان می‌ترسیدند. امروز کودکان می‌دانند مرزی وجود دارد که پدران و مادران اجازه ندارند از آن بگذرند، حتی اگر به طور دقیق ندانند که این مرز در کجا قرار داد. آنان از سنین خیلی پایین از نتایج " بدرفتاری با کودک " آگاه می‌شوند.

" من هیچ‌وقت با پدر و مادرم این طوری حرف نزده بودم. "

" فکر می‌کنی اگه زده بودی، چه اتفاقی می‌افتاد؟ "

" او، اصلاً دلم نمی‌خواد بدونم. "

حذف تنبیهات سخت، پرسش بزرگ و ناشناخته‌ای را با خود به همراه آورد: بچه‌هایی که از پدر و مادرشان نمی‌ترسند، چگونه رفتار خواهند کرد؟ اکنون می‌دانیم.

" هیوا، ممکنه لطفاً این لیوانو به آشپزخونه ببری؟ "

" چرا؟ "

" چون من ازت می‌خوام. همین. "

" ولی این که لیوان من نیست. "

" گفتم لیوانو ببر تو آشپزخونه! "

و سپس هیوا غرغرکنان لیوان را به آشپزخانه می‌برد. " چرا تو همیشه از من می‌خواهی کارا رو بکنم؟ سارا هیچ کاری نمی‌کنه. "

یکی از نتایج مستقیم و ناپرسیدنی حذف تنبیهات خشونت‌آمیز از سوی پدر و مادرها، این است که کودکان امروزی نسبت به کودکان نسل پیش، بیشتر جواب می‌دهند و بی‌درنگ فرمان نمی‌برند. در جهت کوششی برای به دست آوردن بخشی از قدرت از دست رفته که در نتیجه حذف تنبیهات سخت پیش آمده است، بیشتر پدر و مادرها به سوی تهدید بیشتر و تنبیه کم‌تر گرایش یافته‌اند.

«پریس، آنقدر پاتو به میز نزن وگرنه اجازه نمی‌دم بری بیرون بازی کنی.»

به نظر می‌رسد این گونه راه‌های چاره، کم و بیش، مؤثر واقع شوند، ولی البته تأثیر آن‌ها در اطاعت فوری یا یکی به دو نکردن، بسیار کم‌تر از ترس از تنبیه بدنی خواهد بود. با تهدیدهای ملایم، یا بدون آن‌ها، اندی و بیشتر بچه‌های امروزی به احتمال زیاد بی‌درنگ یا بدون قیل و قال از دستور پیروی نخواهند کرد. اگرچه بچه‌ها، دیگر آن‌گونه که در اثر ترس از تنبیه بدنی ممکن بود از پدر و مادر اطاعت کنند، از خواسته‌های والدین خود پیروی نمی‌کنند، ولی باز هم پدر و مادرها، اکنون و همیشه توانایی و نفوذ کافی برای به بار آوردن فرزندی که به شیوه تربیتی آنان رفتار کنند، خواهند داشت. این توانایی از وابستگی خود به خودی و عشق میان پدر و مادر و فرزندان سرچشمه می‌گیرد. و از آنجا که این وابستگی بسیار ژرف است، قدرتی که از آن بر می‌خیزد نیز برای به دست آوردن همه هدف‌های تربیتی بیش از اندازه کافی است. افزون بر آن که این توانایی و نفوذ در کودکانی که به شدت از تنبیه بدنی می‌ترسیدند، هرگز به وجود نمی‌آمده است، تنها ظاهر امر چنین چیزی را نشان می‌داده است. پدر و مادر جدا از هر گونه نفوذ مبتنی بر ترس، قدرت زیادی بر فرزندان خود دارند. تنها لازم است بدانند این قدرت و نفوذ را چگونه به کار گیرند.

بسیار خوب است که تنبیهات شدید، دیگر به عنوان بخشی از مجموعه تعلیم و تربیت پذیرفتنی نیست، زیرا این تنبیهات فقط بازدارنده‌هایی را بر رفتار کودک ایجاد می‌کنند که بر اساس ترس به وجود می‌آیند، ترس از آنچه

دیگران ممکن است نسبت به او انجام دهند. همه چیزهایی که این تنبیهات به کودکان آموزش داده‌اند یا خواهند داد، این است که مراقب باشند گیر نیفتند. این روش به پیشرفت بازدارنده‌های داخلی کودک در برابر بدرفتاری، هیچ کمکی نمی‌کند، زیرا این رفتارها موجب آزار به دیگران می‌شود نه به خود کودک. این آموزش هیچ بهبودی در شعور و آگاهی حقیقی‌ای که می‌خواهیم کودکان (و همه آدم‌ها) به دست آورند، ایجاد نخواهد کرد. در واقع، تنبیهات شدید در پیشرفت این رفتار بالغانه، خلل ایجاد می‌کنند.

و بسیار مهم این که تنبیه (هر تنبیهی) از ارزش و اهمیت رنج دادن انسان‌ها می‌کاهد، به این دلیل ساده که تنبیه کردن همان رنج دادن عمدی دیگران است. پدر و مادر قرار است در دنیای کودک، خوبی‌ها را به ایشان عرضه کنند. پیام ضمنی رفتاری که با قصد و نیت برای آن‌ها رنج ایجاد می‌کند، این است که رنج دادن وسیله‌ای پذیرفتنی برای رسیدن به هدف است. تنبیه کردن به عنوان بخشی از مجموعه تربیت و رشد کودک، به او می‌آموزد که رنج دادن انسان‌ها، تنها ضرر و زیان محسوب نمی‌شود.

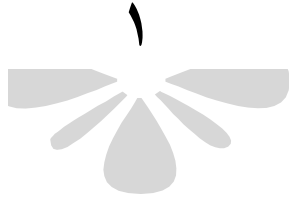
چه می‌شود اگر بتوان بدون تنبیه کردن، کودکانی خوب و متمدن تربیت کرد؟ اگر برای بار آوردن کودکانی متمدن که بزرگسالانی متمدن شوند، نیازی به تنبیه نباشد، آیا باز هم می‌خواهید از تنبیه استفاده کنید؟

این روشی است که من با آن تربیت شده‌ام. و همان روشی است که فرزندانم را تربیت کرده‌ام. در این کتاب، نیز از شما دعوت می‌کنم که کودکان خود را به همین روش تربیت کنید. من بر آن چیزی تمرکز می‌کنم که معتقدم سخت‌ترین بخش تعلیم و تربیت به شمار می‌آید، هنگامی که با خواسته کودک تان مخالف هستید، چگونه باید رفتار کنید، هنگامی که می‌خواهید به او نه بگوئید، می‌خواهید او را از انجام دادن کاری باز دارید، می‌خواهید کاری را انجام دهند که مایل نیستند. این کتاب روشی بدون تهدید یا تنبیه به شما پیشنهاد می‌کند که نه تنها کودکان را بزرگسالانی متعهد و مسئول بار می‌آورد، که هم‌چنین مشکلات و زحمات فراوان امروزی را که بزرگ کردن کودک به همراه دارد، از میان بر می‌دارد. من راهی را به شما پیشنهاد می‌دهم که شادی را به خانواده باز می‌گرداند.

بخش ۱



چرا آنان به این شکل رفتار می کنند؟



خود - کودک یا خودِ کودکانه

اندی هفت ساله از مدرسه به خانه باز می‌گردد. در را باز می‌کند، کتش را در می‌آورد و در حالی که با جالباسی گامی بیشتر فاصله ندارد، کتش را روی زمین پرت می‌کند و همان جا کنار در می‌نشیند.

مادر هنگامی که برای خوشامدگویی به فرزند وارد اتاق می‌شود، با دیدن این صحنه، فریاد می‌زند: "اندی، چند بار به تو بگم که کت رو آویزون کن؟"

اندی در حالی که به سختی می‌کوشد بلند شود و کتش را به جالباسی آویزان کند زیر لب می‌گوید: "نمی‌دونم، خیلی."

روز بعد، اندی از مدرسه باز می‌گردد و پس از ورود به خانه، بی‌درنگ کتش را در می‌آورد. در این لحظه، مادر، که همین دیروز برای آویزان نکردن کتش سر او فریاد کشیده بود، بر حسب تصادف کنار در ایستاده است.

اندی سرحال و شاد هم‌زمان با انداختن کتش بر روی زمین می‌گوید:
"سلام، مامان."

مادر اندی برای این که فرزندش یاد بگیرد کتش را به جالباسی آویزان کند چند بار باید این کار را به او یادآوری کند؟ هزاران بار. از آنجا که اندی اکنون دانش آموز کلاس دوم است، می توان تعداد روزهایی را که در طی سال های باقی مانده از مدرسه رفتنش به خانه می آید و کتش را روی زمین می اندازد، کم و بیش محاسبه کرد که البته بسیار زیاد می شود.

با این حال، بقیه این داستان به گونه ای شگفت انگیز متفاوت است. اندی در مدرسه کمدی کوچک دارد. هرروز بدون این که کسی چیزی به او بگوید، در کمال آراستگی کتش را به جالباسی توی کمد آویزان می کند. همه دانش آموزان کلاس دوم در مدرسه همیشه کت خود را به جالباسی داخل کمدشان آویزان می کنند. حتی بسیاری از کسانی که در خانه هرگز کت خود را سر جایش نمی گذارند، در مدرسه بدون درنگ این کار را انجام می دهند.

این داستان را نقل کردم، چرا که نمونه ای ساده از پدیده ای است که درباره همه کودکان و بزرگسالان صدق می کند. هر یک از ما دو شیوه رفتاری مشخص و متفاوت دارد، گوئی در اساس دارای دو خود جداگانه هستیم.

یکی از آنها، خودی است که در خانه نشان داده می شود و من آن را خودِ کودکانه می نامم. این خود و چگونگی عملکرد آن با دو ویژگی مشخص می شود: خودِ کودکانه باید تغذیه شود، در همین لحظه باید تغذیه شود و تحمل او برای هرگونه فشار و اضطراب صفر است. خودِ کودکانه با لوس شدن، در هم پاشیدن، استراحت کردن، تمدد اعصاب و جذب کردن همه چیزهای خوب، تغذیه می شود. وعده غذایی خودِ کودکانه، با لم دادن روی مبل، خوردن تنقلات، همراه با استفاده از گوشی هایی که راه شنیدن هر صدای ناخواسته ای را می بندند، کامل می شود. خودِ کودکانه هنگامی که مجبور می شود کاری را انجام دهد که دوست ندارد، ناراحت می شود. درخواست بیرون گذاشتن زباله ها

هنگامی که روی مبل لم داده است، بیشترین زحمت را برای او به همراه می آورد. این بی‌تحملی، بیشتر وقت‌ها بخشی از خود کودکانه است که پدر و مادرها کم‌تر از هر چیزی درک می‌کنند و هم‌چنین، بخشی است که بیشترین مشکل را به وجود می‌آورد. خود کودکانه می‌تواند خوب و دوست‌داشتنی باشد، ولی وقتی از او خواسته می‌شود فشاری را تحمل کند، می‌تواند کج خلق و نق‌نقو شود.

شیوه رفتاری دیگر که من آن را خودِ بالغانه می‌نامم، بیشتر در دنیای بیرون از خانه خود را نشان می‌دهد. خودِ بالغانه بر خلاف همتای کودکش، مایل است کار کند، ناراحتی و فشار را تاب می‌آورد، بردبار و خود دار است، می‌تواند و مایل است خوش‌گذرانی را به تأخیر بیندازد و هدف‌مند عمل می‌کند. خودِ بالغانه اندی در مدرسه کت خود را به جالباسی آویزان می‌کند.

این دو حالت و شیوه رفتاری جداگانه، در طی روز گاهی نمایان و گاه پنهان می‌شوند شما می‌توانید این تغییر حالت را احساس کنید. مرا در پایان روزی کاری در نظر بگیرید. فرض کنید پس از روزی پرتنش و خسته‌کننده، به خانه آمده‌ام. در طول روز، من بسیار بردبار بوده‌ام، و تمام مدت بالغانه و حرفه‌ای رفتار کرده‌ام. وقتی به خانه می‌رسم، درست در لحظه‌ای که پا به درون خانه می‌گذارم، احساس می‌کنم، تمام انرژی‌ام ته می‌کشد. تلوتلوخوران وارد خانه می‌شوم، به زحمت خود را به سوی مبل اطاق نشیمن می‌کشانم و بدون این که توانایی حرف زدن یا حرکت کردن داشته باشم، روی آن ولو می‌شوم. اگر خوش اقبال باشم دستگاه تغییر شبکه‌های تلویزیون در دست‌رسم قرار دارد و آن را بر می‌دارم و گرنه ممکن است برای برداشتن آن هم نیاز به کمک داشته باشم.

زن و شوهرها این پدیده را می‌شناسند. ممکن است یکی از زوجها، تمام روز را در خانه به سر برده و با هیچ بزرگ‌سالی هم‌کلام نشده باشد، بنابراین، مشتاق حرف زدن است ولی همسرش که در پایان روز به خانه بازگشته، در حالی که به احتمال زیاد با آدم‌های بسیاری حرف زده است،



به اندازه او که تمام روز را تنها در خانه بوده است مشتاق حرف زدن نیست.

”نمی‌تونی باور کنی برای مردی که قرار بود بیاد یخچال رو تعمیر کنه، چه اتفاقی افتاد“

ولی همسر او که اکنون در حالت خودِ کودکانه فرو رفته است، مایل نیست چیزی در این باره بشنود. گوش کردن نیاز به بردباری دارد و بردباری نیز شکل دیگری از تنش است. در واقع، آنچه زن و شوهرها می‌آموزند، این است که پس از ورود همسرشان به خانه به او فرصت دهند تا خودِ کودکانه وی برای تغییر حالت و داشتن گفتگوی بالغانه آماده‌گی پیدا کند.

”خب، حالا بگو ببینم روزتو چطور گذروندی؟“

خودِ کودکانه‌ها بدون هیچ‌گونه تنوعی در افراد در طول عمرشان همه شبیه یکدیگر هستند. خود بالغانه رشد می‌کند و به تدریج، اختیار عملکرد روزانه و این که کجا و چه وقت کودک باشد را بیشتر و بهتر در دست می‌گیرد، ولی خودِ کودکانه هرگز تغییر نمی‌کند.

همه ما به خودِ کودکانه‌ها یمان نیاز داریم

هنگامی که بچه‌های من کوچک بودند، آنان را بسیار دوست داشتم و البته به یاد می‌آورم زمانی که در خواب بودند، بیش از همیشه دوست‌شان می‌داشتم. هرکسی که فرزندان خردسال دارد، لحظه‌هایی را که آنان بالاخره برای خوابیدن به رختخواب می‌روند، به خوبی می‌شناسد. سرانجام زمان شما نیز فرا می‌رسد؛ زمان خودِ کودکانه شما. اکنون

می‌توانید هرکاری که احساس می‌کنید دوست دارید، انجام دهید. بنابراین، درک شدنی است اگر در این لحظه که فرصتی یافته‌اید تا با خودتان تنها باشید و استراحت کنید، پیکر کوچکی در لباس خواب لخت لخت کنان به اتاق شما بیاید و شما آن را مزاحمت ببینید.

”مامان بزرگ ادیت که مرده، می‌تونه منو تو اتاقم ببینه؟“

”نه. برو تو تختت.“

”ولی من صدای نفس هاشو می‌شنوم.“

”تو نمی‌تونی صدای نفس‌های اونو بشنوی. برو تو تختت.“

”توام با من بیا.“

”برو تو تختت.“

نمونه‌ای بارز از نیاز کودکان به زمان کافی برای داشتن خودِ کودکانه می‌تواند در پدیده‌ی شناخته‌شده‌ی فرزندخواندگی دیده شود. بسیاری از این کودکان به خانواده‌ی جدیدی می‌پیوندند و برای یکی دو ماه نخست رفتاری بسیار پسندیده دارند. ولی سپس بدون هیچ دلیل ظاهری، بد رفتاری آغاز می‌کنند. ”دوران ماه عسل“ به پایان رسیده و آزمایش حقیقی محیط فرزندخواندگی فرارسیده است. آیا خانواده‌ای که کودک را پذیرفته است با او مدارا می‌کند و می‌کوشد با پایداری کردن، مشکلاتی را که فرزندخوانده‌ی آنان به وجود می‌آورد، حل کند یا به مؤسسه‌ای که کودک را به آنان سپرده است تلفن می‌زند و از آنان می‌خواهد که خانواده‌ای دیگر را برای وی بیابند؟

فرزندخوانده‌های خوش‌رفتار که ناگهان تغییر رویه می‌دهند، زیاد دیده می‌شوند؛ ولی این پدیده از دیدگاهی پذیرفتنی نیست. قانون روان‌شناسی می‌گوید که اگر رفتاری مورد تشویق قرار گیرد، ادامه خواهد یافت. چنانچه این فرزندان خوب رفتار می‌کردند و در نتیجه، بازخوردهای مثبت فراوان از پدر و مادرخوانده‌هایشان دریافت می‌کردند،

چرا به خوب بودن ادامه نمی‌دادند؟ پاسخ این است که ممکن است خودِ بالغانه برای خوب بودن، بازخوردهای مثبت فراوانی دریافت کرده باشد، ولی خودِ کودکانه هنوز اشتیاق زیادی برای آن دارد، زیرا چیزی دریافت نکرده است. خوش‌رفتاری کردن یعنی این که بالغانه رفتار کنید، درست مانند آن که مهمانی در خانه باشد. این نوع رفتار، به ویژه برای کودکان، تنها می‌تواند برای مدتی محدود ادامه یابد. نیازهای خودِ کودکانه سرانجام چیره می‌شود.

در همین حالت، خودِ کودکانه و تنها در همین حالت است که ما و فرزندانمان (همه ما) به طور اساسی و عمیق تغذیه می‌شویم. من این نیاز به تغذیه شدن را به نیاز بوکسوری شبیه می‌دانم که در وقت تنفس میان مسابقه به گوشه رینگ می‌آید، روی چهار پایه ولو می‌شود، تجدید نیرو می‌کند تا دوباره بتواند به رینگ برگردد و به مسابقه ادامه دهد.

در مورد کودکان این خوراک‌رسانی هسته اصلی شخصیت را تغذیه می‌کند، و بر اساس همین تربیت و تغذیه است که همه چیزهای دیگر ساخته می‌شوند. همین پایه و اساس است که اجازه می‌دهد شخصیت کودک رشد کند، بالغ شود و سرانجام به دنیای بیرون از خانه وارد شده و گلیم خود را از آب بیرون بکشد.

ما بزرگ‌سالان هنگامی که مجبور می‌شویم بدون توجه کردن به کودکان درونمان زندگی کنیم، تنش‌های هرروزه درونمان به اندازه‌ای زیاد می‌شود که قدرت پایداری و ادامه دادن را از دست می‌دهیم. همه ما به مکانی برای کودک‌های درونمان نیاز داریم. ولی فرزندان ما، به دلیل آن که هنوز بسیار خردسال هستند، بیش از ما به آن نیاز دارند.

چه کسی کودک درون را بیرون می‌کشد؟

واقعیتی روشن در روان‌شناسی انسان می‌گوید، تنها، حضور فیزیکی پدر و مادر، خودِ کودکانه بچه‌ها را به حرکت در می‌آورد.

این تصمیمی آگاهانه از سوی کودک به شمار نمی‌رود. و خود به خود اتفاق می‌افتد. اگر بخواهید نمونه‌ای قدیمی از این حالت را ببینید، می‌توانید به این داستان آشنا برای همه پدر و مادرها توجه کنید.

ربه‌کا در خانه یکی از دوستانش مهمان بوده است. به محض آن که مادرش سر می‌رسد تا او را به خانه ببرد، ربه‌کا شروع می‌کند.

”می‌تونیم سر راه بریم همبرگر بخوریم؟“
”نه عزیزم، متأسفم. بهت گفتم که وقت ندارم.“
”چرا؟ چرا نمی‌تونیم بریم؟“
”بهت که گفتم. وقت نداریم.“
”آخه چرا؟ تو قول دادی. تو هیچ وقت کاری رو که من می‌خوام انجام نمی‌دی. چرا؟“
”ربه‌کا من هیچ قولی به تو ندادم.“
”چرا، دادی. تو قول دادی. تو قول دادی. تو یه دروغ‌گویی. تو قول دادی. قول دادی!“

مادر کودکی که ربه‌کا در خانه آنان مهمان بوده است با شگفتی به این صحنه گفت و شنود نگاه می‌کند.

”من نمی‌فهمم، ربه‌کا تا پیش از رسیدن شما خیلی خوش رفتار بود. او و مری خیلی خوب با هم بازی می‌کردند.“

هر دو مادر به اشتباه نتیجه می‌گیرند که:

”اون خسته شده.“

درست نیست. اگر مادر ربه‌کا ساعتی زودتر یا ساعتی دیرتر هم می‌رسید، باز همین ماجرا اتفاق می‌افتاد.

نمونه‌ای دیگر:

آیا فرزند شما با زوج دیگری به رستوران می‌رود؟ صحنه‌ها را فیلم‌برداری کنید. سپس، روزی خودتان او را به همان رستوران ببرید. آن صحنه‌ها را نیز فیلم‌برداری کنید. شما تصاویری دقیق از این دو خود متفاوت خواهید داشت و چه اتفاقی خواهد افتاد، اگر شما به همراه آن زوج و فرزندان به رستوران بروید؟ به طور معمول، خودِ کودکانه چیره می‌شود.

“او، من پیش از این هرگز این روی بچه‌ شما را ندیده بودم.”

حتی سال‌های بعد، هنگامی که آدم بزرگ‌ها، پدر و مادر خود را ملاقات می‌کنند، به طور شگفت‌انگیزی خودِ کودکانه، خود را نشان می‌دهد.

“من نمی‌فهمم. من به عنوان یه آدم بالغ یاد گرفته‌ام که با آدم‌های مختلف چگونه کنار بیام ولی به محض این که مادرم شروع به حرف زدن می‌کنه، من دیوونه میشم.”

به طور دقیق‌تر باید گفت، تنها پدر و مادرها نیستند که خودِ کودکانه بچه‌ها را نمایان می‌سازند. هر کسی که کودک با او پیوندهای عاطفی محکم دارد، روزانه با او در تماس است و در مجموع، با او احساس راحتی و امنیت می‌کند، موجب می‌شود خودِ کودکانه او بیرون بیاید. در برابر پدر و مادر بزرگ‌هایی که در شهرهای دور از فرزندان خود زندگی

می‌کنند و تنها یکی دو بار در سال نوه‌های خود را می‌بینند، فقط شخصیت بالغانهٔ کودکان ظاهر می‌شود. ولی پدربزرگ و مادربزرگ‌هایی که در تماس همیشگی و روزانه با نوه‌های خود هستند، بیشتر با شخصیت کودکانهٔ آنان روبه‌رو می‌شوند.

این تمایز حتی می‌تواند در مورد پدر و مادرها نیز اتفاق بیفتد. اگر هر دوی آنان در زندگی روزانهٔ کودک با او همراه باشند، هر دو با خودِ کودکانهٔ فرزندشان به خوبی آشنا هستند و هر روزه آن را مشاهده می‌کنند. ولی اگر یکی از آن دو در مراقبت‌های روزانه سهمی زیاد و دیگری سهمی اندک داشته باشد، یکی از آنان بیشتر با خودِ کودکانه و دیگری با خودِ بالغانهٔ وی روبه‌رو خواهند شد. و البته برای مشخص کردن هر یک از این دو نفر نیازی به فکر کردن وجود ندارد.

مادر به پسر هفت‌سالهٔ خود می‌گوید: ”لوک، با کلید برق بازی نکن.“

”من کار خطرناکی نمی‌کنم، دارم آزمایش می‌کنم.“

”لوک، با اون کلید برق بازی نکن.“



پدر و مادر موجب می‌شوند خودِ کودکانهٔ بچه‌ها ظاهر شوند.

”من کاری نمی‌کنم. چرا تو همیشه برای همه چیز سر من داد می‌زنی؟“
 ”من همیشه سر تو داد نمی‌زنم.“
 ”چرا همیشه داد می‌زنی.“

در این لحظه، پدر لوک که در اتاق کناری سرگرم روزنامه خواندن است و دوباره سر و صدای مادر و فرزند تمرکزش را به هم زده است، با ناراحتی از روی صندلی بلند می‌شود، به آن اتاق می‌رود و می‌گوید:

”لوک با کلید برق بازی نکن.“

لوک بی‌درنگ از بازی دست برمی‌دارد. در این لحظه، پدر لوک رو به همسرش می‌کند و چیزی به او می‌گوید که تا کنون طلاق‌های فراوانی را موجب شده است:

”کلر تو به اندازه کافی با بچه‌ها جدی نیستی.“

مادر لوک خود را به چراغ می‌رساند، آن را بر می‌دارد و در حالی که در دلش می‌گوید، حالا بهت نشون می‌دم چقدر جدی‌ام، آن را به سوی همسرش پرت می‌کند. مادر لوک درباره ناروا بودن اتهامی که به او وارد آمده است، حق دارد. واکنش‌های متفاوت لوک در برابر پدر و مادر هیچ ارتباطی به جدی بودن یا نبودن آنان ندارد و همه چیز به این واقعیت ساده مربوط می‌شود که مادر، خودِ کودکانه فرزندش را ظاهر می‌سازد و پدر خودِ بالغانه او را.

این که چه کسی خودِ کودکانه بچه را بیرون می‌کشد ارتباطی به جنسیت والدین ندارد. من خانواده‌هایی را می‌شناسم که مادر بیرون از خانه کار می‌کند و مراقبت روزانه از فرزند در خانه به عهده پدر است. در چنین خانواده‌هایی مادر موجب ظاهر شدن خودِ بالغانه و پدر موجب نمایان شدن خودِ کودکانه فرزند می‌شود.

خودِ حقیقی کدام است؟

کدام یک از این دو حالت، خودِ کودکانه که پدر و مادر به طور معمول با آن روبه رو می‌شوند، یا خودِ بالغانه، که بیشتر در بیرون از خانه خود را نشان می‌دهد، ویژگی درست‌تری از شخصیت حقیقی کودک ارائه می‌دهد و، مهم‌تر از آن، این کودک در بزرگ‌سالی به کدام شخصیت تبدیل خواهد شد؟ اجازه دهید چند نمونه برایتان بیاورم.

مادر و پدر بنیامین نگران نخستین نشست سالیانه با خانم میلبروک، آموزگار کلاس اول پسر شش ساله بدخلق خود بودند.

خانم میلبروک زیر لب می‌گوید: "راز شما چیه؟ بنیامین پسری بسیار باادب و بهترین دستیار من در کلاسه."
"ما خانم و آقای اندرسون هستیم."
"بله، منم بنیامین اندرسون رو می‌گم. اون یکی از بهترین شاگردای کلاس منه."
"واقعاً؟"

داستانی دیگر:

هنگامی که سونیا پانزده ساله در خانه نزد پدر و مادر خود بود، همه چیزهایی را که شما در دخترها نمی‌پسندید، در خود داشت. او خودرأی بود و هرگاه پدر و مادرش از او می‌خواستند کاری انجام دهد، به سختی موجب ناراحتی آنان می‌شد. او هنگام حرف‌زدن لحنی بسیار زننده و گستاخانه داشت. در آخر هفته‌ای پدر و مادر او به سفر رفتند و سونیا را به خانه دوستش سارا فرستادند تا آخر هفته را در آنجا بماند. دو هفته بعد، مادر سونیا نزد مادر سارا رفت.

مادر سارا گفت: "شما باید به دخترتون سونیا افتخار کنید."
مادر سونیا پرسید: "کدوم سونیا؟"

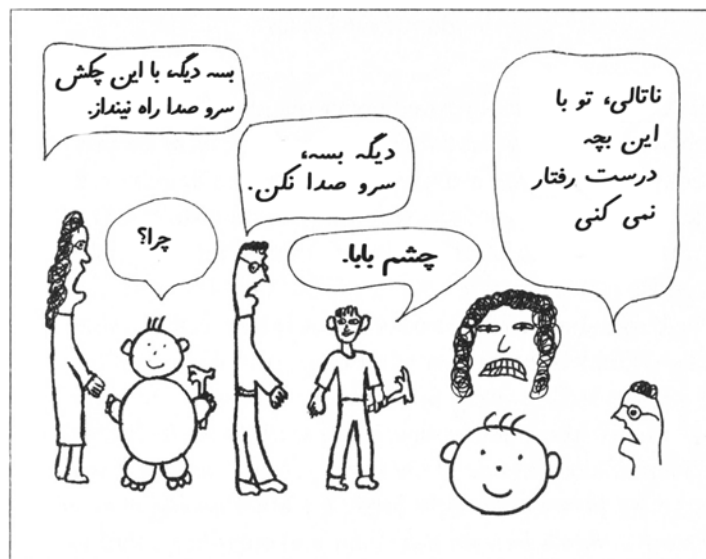
ولی البته هر دوی آنان دربارهٔ یک دختر حرف می‌زدند. مادر سارا ادامه داد.

"اون خیلی باادب بود و تو کارا کمک می‌کرد، (به طور معمول بچه‌ها در خانهٔ دیگران این کار را می‌کنند) و می‌دونین اون دختر خیلی جالبیه. سر شام خیلی هوشمندانه دربارهٔ مسئلهٔ پناهندگان آسیای جنوب‌شرقی برای ما حرف زد."

پس از بازگشت به خانه، مادر سونیا از دخترش می‌پرسد:
"تو چرا نمی‌تونی با ما چنین رفتاری داشته باشی؟ ما بیشتر از هر کسی به تو اهمیت می‌دیم. ما برای دادن زندگی خوب به تو خیلی فداکاری کردیم. چرا؟ چرا با ما آن طور که شایستهٔ اون هستیم، رفتار نمی‌کنی؟"

سونیا مانند همیشه گستاخانه و بی‌ادب به مادر پاسخ می‌دهد: "چون شماها خیلی بدین."

بنیامین اندرسون واقعی کدام است، سونیای واقعی کدام است؟ پاسخ به طور حتم، نسخهٔ بالغ کودک است. دلیل آن در پی خواهد آمد. در پایان دورهٔ نوجوانی، زمانی که کودکان به دورهٔ جوانی پای می‌گذارند، پدر و مادرها به تدریج بیشتر و بیشتر شخصیت بالغ کودک را مشاهده می‌کنند (اگر چه ممکن است هرگز کامل نشود). بچه‌ها نه تنها در برابر پدر و مادر خود مهربان‌تر و مسئولیت‌پذیرتر هستند بلکه وارد جامعه شده و به شهروندانی خوب تبدیل می‌شوند. رشد آنان به این شکل پیش می‌رود. این شخصیت بالغ کودک است که به خوبی شخصیت واقعی آنان را نشان می‌دهد و مشخص می‌کند که در بزرگسالی چگونه خواهند شد.



خود کودکانه از مادرش اطاعت نمی کند

پس، این رفتار کودکانه بچه‌ها که پدر و مادر مجبورند سال‌ها در خانه تحمل کنند، در این میان چه می‌گوید؟ نخست، این که این رفتار به آن معنا نیست که شما پدر و مادرها در تربیت فرزندان خود روشی نادرست به کار می‌برید، یا این که فرزند شما مشکلی دارد؛ بلکه به آن معنا است که رشد طبیعی و گذر از کودکی به بلوغ در کودکانی که ترسی از تنبیهات سخت ندارند، به همین شکل انجام می‌گیرد.

به این شکل به موضوع نگاه کنید: چه مکانی بهتر از خانه برای رجز خواندن و پرت‌وپلاگویی شخصیتی کودکانه وجود دارد؟ اگر وجود چنین محیطی برای رشد ضرورت داشته باشد، جایی که کودک به هنگام ناخشنودی نیاز دارد تا خشم یا رفتار بچه‌گانه خود را بروز دهد، آیا ترجیح نمی‌دهید این مکان، خانه خودتان باشد نه جایی در بیرون از خانه؟ اجبار شما در رویارویی با خود کودکانه فرزندان در خانه، شما را به سوی چیزی هدایت می‌کند که به درستی می‌توان آن را معیار دوگانه در تعلیم و تربیت نامید.

من دوست ندارم، خوشم نمی‌آد و مایلیم تا آنجا که ممکنه شخصیت لوس کودکانه فرزندم رو کمتر ببینیم. ولی از آنجا که مایلیم فرزندم شخصیت کودکانه خودش رو در خانه، و نه در جایی دیگه ظاهر کنه و هم چنین نمی‌خوام در برابر اون از هیچ تنبیهی استفاده کنم؛ بنابراین، می‌پذیرم که بخش‌هایی از شخصیت لوس اون رو هم تحمل کنم. شما با پذیرفتن دو معیار رفتاری جداگانه در برابر آنچه از فرزندتان انتظار دارید، بهترین کار را انجام می‌دهید.

سپس، واکنش خود را براساس رفتار آنان هماهنگ می‌سازید. شما معیاری با خواسته‌های بیشتر خواهید داشت که به دنیای بیرون، دور از خانه و خانواده مربوط می‌شود و دیگری معیاری آسان‌گیرتر که در خانه جاری است.

حتی در جایی که از این معیار دوگانه حرفی زده نمی‌شود، بچه‌های امروزی می‌دانند که وجود دارد و بیشتر وقت‌ها از آن پیروی می‌کنند. این معیار کوچک‌ترین مشکلی برای آنان به وجود نمی‌آورد، چرا که با واقعیت آنچه درون آنان می‌گذرد سازگار است: شخصیت کودکانه و گاهی لوس در خانه و میان خانواده و شخصیت بالغانه در بیرون از خانه و دور از خانواده.

در ذهن کودکانه، هیچ چیزی به حساب نمی‌آید

قلمرو خود کودکانه دنیای خودش را دارد. درک کردن ناسازگاری وحشیانه‌ای که کودکان با گفتار و رفتار خود نشان می‌دهند، می‌تواند برای پدر و مادر بسیار سخت باشد، تا آن جا که بی‌تفاوتی ظاهری خود کودکانه نسبت به آنچه در بقیه زندگیش می‌گذرد، پدر و مادر را گیج می‌کند؛ ولی این مسئله برای بچه‌ها مشکلی به حساب نمی‌آید. کلمات و رفتاری که خود کودکانه نشان می‌دهد براساس ملاحظات عقلی و منطقی نیست، بلکه بر اساس احساس کودک در آن لحظه است، و به ویژه، بر اساس امید او به این که کلمات یا رفتارشان در آن زمان چه اثری بر روی

پدر و مادر بگذارد. حقایق ژرف‌تر هیچ ربطی به شخصیت خودِ کودکانه بچه پیدا نمی‌کند و به سادگی انکار می‌شوند. خودِ کودکانه تنها در لحظه زندگی می‌کند و به هیچ چیز دیگری توجه ندارد. بنابراین، هنگامی که پدر و مادر می‌کوشند نتایج رفتار خودِ کودکانه را به او بفهمانند، موضوع را درک نمی‌کند. این موضوع به آن لحظه مربوط می‌شود، اکنون زمان دیگری است.

”از تو متنفرم. راست می‌گم ازت متنفرم. ازت متنفرم. کاش یه مادر دیگه داشتم. هرکس دیگه‌ای به جز تو. واقعاً راست می‌گم. ازت متنفرم.“

ناگهان در این میانه، ما ظاهر می‌شویم. سامی را به دروغ‌سنجی وصل می‌کنیم.

”سامی تو واقعاً از مادرت متنفری؟“
و سامی با خشم پاسخ می‌دهد: ”آره.“

دستگاه دروغ‌سنج نشان می‌دهد که او راست می‌گوید. ولی کمی بعد هنگامی که سامی در کمال آرامش با برادرش سرگرم بازی است، ما دوباره ظاهر می‌شویم، او را به دستگاه دروغ‌سنج می‌بندیم و پرسش خود را تکرار می‌کنیم:

”سامی، تو واقعاً از مادرت متنفری؟“

سامی گویی پرسش ما را بسیار احمقانه می‌بیند، به ما نگاه می‌کند و پاسخ می‌دهد: ”نه، معلومه که نه.“ دستگاه دروغ‌سنج بار دیگر نشان می‌دهد که او راست می‌گوید.

خب، حقیقت کدام است؟ سامی از مادرش متنفر است یا نه؟ البته که نه. او در آن لحظه از مادرش خشمگین بود و احساس می‌کرد که از وی

متنفر است، ولی به هیچ وجه از او متنفر نیست.

نمونه‌ای دیگر:

آرین فریاد می‌کشد: ”من برندااشتم. من اونو برندااشتم. من اون شکلات لعنتی رو بر ندااشتم.“

بقایای شکلات هنوز روی دست و دهان او دیده می‌شود. در مغز او چه می‌گذرد؟ چگونه می‌تواند فکر کند که پدر و مادرش ممکن است او را باور کنند؟ ولی آرین نه تنها کاملاً مطمئن است که پدر و مادرش حرف او را باور می‌کنند، در لحظه‌ای که فریاد می‌کشد به راستی به بی‌گناهی خود ایمان دارد.

یا:

”من اهمیتی نمی‌دم که اتاقم چه شکلیه. من از اتاقم متنفرم. من از اینجا زندگی کردن متنفرم. من از این خونه متنفرم. واقعاً متنفرم. ما باید یه خونه جدید بخریم.“

خنده‌دار این است که انزجار ژینا از این خانه تنها هنگامی خودنمایی می‌کند که او را مجبور می‌کنند اتاقش را تمیز کند. بقیه مواقع، او خانه خودش را دوست دارد و به اتاقش و تزئینات آن افتخار می‌کند؛ او خودش رنگ دیوارهایش را انتخاب کرده است.

یا:

مادر آنا در حالی که دخترش سوار خودرو می‌شود، از او می‌پرسد: ”امروز مدرسه چطور بود؟“

آنا ناله را سر می‌دهد که: ”وحشتناک بود. کلاس مون خیلی گرمه و

خانم اندرسونهم اصلاً معلم خوبی نیست و سوزی یه آشغال واقعیه و..“
و کلی شکایت دربارهٔ مدرسه، کاری که هر روز به محض سوار شدن به
خودروی مادرش انجام می‌دهد.

مادر آنا هنگام روبه رو شدن با این شکایت‌ها سرگشته می‌شود، زیرا
واقعیتی که او می‌شناسد، خلاف این شکایت‌ها را نشان می‌دهد. آنا
مدرسه را بسیار دوست دارد، او معتقد است خانم اندرسون بهترین
آموزگاری است که تا به حال داشته است. او و سوزی هر شب ساعتی را
تلفنی با هم حرف می‌زنند و امشب هم به طور حتم این کار را خواهند
کرد. ولی خودِ کودکانهٔ آنا از این که هر روز بعد از مدرسه سر هیچ و
پوچ، هیاهو و جنجال به راه بیندازد، لذت می‌برد. او در این هیاهو،
روزش را هر گونه که بخواهد طراحی می‌کند.

در این جا، لازم می‌دانم اشاره کنم که حتی برای خودِ کودکانهٔ
بزرگ‌سالان نیز “حساب و کتابی” در کار نیست. ولی این مسئله در مورد
آنان بسیار پیچیده است. دوستان بسیار نزدیک و همسران، بسته به
طبیعت روابطشان، خودِ کودکانهٔ یکدیگر را به نمایش در می‌آورند. ولی
موضوع از آنجا پیچیده می‌شود که هیچ یک از آنان در هیچ زمانی برای
گفتن هر چیزی که می‌خواهد بگویند، آزاد نیست.

”کارلا، تو خیلی احمقی. من نمی‌تونم بعضی از حرفایی را که تو
می‌زنی باور کنم. درست مثل حرفاییه که مادرت همیشه می‌زنه.“

به دست آوردن روابط عاطفی موفق در بزرگ‌سالان به تعادل میان
نیازهای کودکانه و خویشتن‌داری و داوری بالغانه احتیاج دارد که البته
همیشه هم کار آسانی نیست.

بنابراین، کودکان و حتی بزرگ‌سالان چگونه می‌توانند براساس امید
به دریافت نتایج ویژه و احساسی که در آن لحظه دارند، حرف‌هایی
بزنند که به راستی به آن معتقد نیستند؟ وقتی به دقت نگاه کنید، خواهید
دید که خودِ بالغ و خودِ کودک در واقعیت‌های خودشان وجود دارند.

آنان به یکدیگر کاملاً آگاه هستند. هر دوی آنان "من" هستند. ولی ارتباط عاطفی میان آن دو اغلب وجود ندارد. به راستی در این رابطه، هر یک از ما چیزی از شخصیتی دوگانه هستیم.

نینا نمونه کاملی است. روزی، هنگامی که در مدرسه با دوستان صمیمی اش ناهار می خورد، دوستانش پسر ده ساله ای را که در خواندن مشکل جدی دارد، به تمسخر می گیرند. هم کلاسی های او تا آنجا پیش می روند که آن کودک را "کودن" خطاب می کنند. نینا شگفت زده می شود و در برابر دوستانش می ایستد و کار آنان را اشتباه می خواند. برای کودکی دوازده ساله ایستادگی در برابر دوستان به راستی نیاز به شجاعت زیادی دارد. آن شب در خانه، نینا هنوز از ماجرای که اتفاق افتاده بود، به راستی ناراحت است. بنابراین، برای مادرش شرح می دهد که چگونه بهترین دوستانش چنین رفتاری غیرانسانی و وحشیانه از خود نشان دادند.

البته شما نمی دانید که بر حسب اتفاق، رجبی، برادر ده ساله نینا نیز به ناتوانی جدی در خواندن مبتلا است و نینا مرتب او را دست می اندازد و "کودن" خطابش می کند. نینا از این کار هم بسیار لذت می برد، چون به نظر می رسد شنیدن این کلمه رجبی را دیوانه می کند.

مادر نینا پس از آن که داستان دخترش را می شنود، می گوید: "نینا، من نمی تونم باور کنم که تو این حرفو می زنی. تو خودت همیشه رجبی را "کودن" صدا می کنی. چطور می تونی از دوستان به خاطر انجام دادن کاری که خودت هر روز انجام می دی، ناراحت بشی؟"

پاسخ نینا همان پاسخی است که هر کودک دیگری می دهد:

"این با هم فرق دارن."

"مسخره اس نینا. هیچ فرقی با هم ندارن."

"نه تو نمی فهمی. اینا یکی نیستن. رجبی برادر منه."

لازم به گفتن است که خودِ کودکانه بچه‌ها درباره چیزهایی که در دنیای آنان اتفاق می‌افتد، دریافت مشترکی دارند. بدون تردید رجی درباره ناتوانی خود در یادگیری بسیار حساس است و اگر کودک دیگری او را کودن بنامد، بسیار ناراحت می‌شود. و اگرچه خوشش نمی‌آید خواهرش او را با این نام بخواند، ولی این کار نینا او را به دیوانگی نمی‌کشانند. رجی می‌داند که این کلمه در قلمرو خودِ کودکانه آنان ادا می‌شود و اهمیت چندانی ندارد. نینا و حرف‌هایش جزئی از خانه و خانواده هستند که اگر چه او را خشمگین می‌کنند، ولی زیاد هم مهم نیستند.

برای بچه‌ها، مرزهای ناگفته میان این دو قلمرو، بخشی خود به خودی از زندگی آنان است. برای ایشان وضعیت همان‌گونه است که باید باشد. اگر آنان در دنیای پهناور بیرون از خانه مسئولیت‌پذیر، درستکار و سخت‌کوش هستند، ولی در خانه، بی‌احساس مسئولیت، دروغ‌گویی و تنبل، اشکالی ندارد. اگرچه آنان می‌توانند ناهمگونی رفتار خود را هوشمندانه تحسین کنند، ولی آن را احساس نمی‌کنند. افزون بر آن، کودکان درک نمی‌کنند چرا پدر و مادرشان چیزها را همان‌گونه که آنان می‌بینند، نمی‌بینند.

این به آن معنا است که هرچه کودکان می‌گویند کاملاً بی‌معنا است؟ نه به هیچ‌وجه. ولی لازم است پدر و مادرها، هنگامی که با سخنان یا رفتارهای ناراحت‌کننده از سوی فرزندشان روبه‌رو می‌شوند، به موقعیتی که در آن هستند توجه کنند. اگر آنچه کودک می‌گوید یا انجام می‌دهد در شرایطی است که اوضاع بر وفق مراد او نمی‌گذرد و خودِ کودکانه، مسئولیت رفتار را بر عهده دارد، پدر و مادر پیش از آن که موضوع را خیلی جدی بگیرند، باید بیشتر درباره‌اش بیندیشند.